

مدیرمسئول: مرتضی کامران

قوت تفکر، رقت احساس،
لطف طبع، قدرت بیان

«۲»



این مقاله دنباله مقاله شماره پیشین است که سخن بدراز کشید و ناگزیر کوتاه آمدیم و اینک بسر همان سخن بازرویم و از پی آنکه رشته کلام از هم نگیسلد و بهم پیوند گیرد گوئیم که گفتگوی گذشته بدینجا رسیده بود که باید در جهان هنر، اثری پدید آورد که پایدار بماند و بارفتن صاحب

هنر از میان نرود . پوست باز کرده و بی هیچ روبربایستی، در چهره و پیشانی قسمتی مهم از آثار ادبی این عصر ، بویژه آثار نوپردازان که « بشعر موج نو » نامیده شده است ، لعله دوام و شعشه بقا ، بچشم نمی خورد و اگر هم امروز ، با فشار تبلیغ ، بدان شیوه که یاد کرده آمد ، بودی و نمودی دارد ، حیاتی کاذب و جنبشی دروغین است و همینکه روزگاری بس کوتاه ، نه بسیار دراز ، سپری شد ، بطور مسلم و یقین گوی آن از گردونه چرخنده ایام، باستانی دوارانگیز ، به بیرون خواهد افتاد و بسوی فنا پرتاب خواهد شد. توگفتی که رستم ز مادر نژاد . زیرا قاضی روزگار ، بسیار خشک طبع و سخت گیر و دقیقه یاب و موشکاف و عادل و بیرحم است، مته برین خشخاش می نهد و مو را از ماست میکشد ، نه عشوت یزیرد و نه رشوت گیرد ، طبق حق و عدل و انصاف رای زند و حکم دهد. از اینجاست که گفته اند: اگر اثری از محضر و محکمه چنین قاضی عادل و حاکم دقیق سلامت برهد و از میان آتش گداخته بونه نافته آزمایش دشوار و طاقت فرسایش، سرخ روی و خندان لب، بیرون جهد ، جاوید و پایدار بماند. نقدهائی را که این نقاد خبیر عیار گیر دوسکه هائی را که این صراف بصیر بمحک آزماید ، اگر پسند خاطر دیر قبول و مقبول طبع مشکل پسندش افتد و رد نکند، بی هیچ شك، در بازار پرسود و زیان جهان ، همیشه رونق و رواج دارد و از وصمت زوال و انقراض همواره محفوظ و مصون است .

از اینهمه عالمان و ادیبان و محققان و عارفان و فقیهان و حکیمان و شاعران و منشیان و هنروران که در تاریخ دور و دراز جهان پیدا شدند و از میان آنهمه آثار عقلی و علمی و ادبی و فنی و احساسی و ذوقی و هنری که از خود بجای گذاشتند، البته بجز آنها که بر اثر تصاریف روزگار و گردش لیل و نهار و حادثات و سوانح زمینی یا آسمانی و یا غارت و چپاول و یغمای تاراجگران از میان رفتند، تنها آنهایی باقی ماندند که براستی باید میمانند و از میان آثار مختلف يك دانشمند نیز، همان اثری پایدار ماند که باید براستی میماند و از میان يك اثر نیز همان قطعه ای یا پاره ای از میان نرفت که براستی باید از میان نمی رفت. باقی هر چه بود و هر که بود بدست فراموشی سپرده و بر طاق نسیان نهاده شد .

در روزگار خودما ، در این آب و خاک ، اثرها و صاحب اثرهای فراوان پیدا شدند که در حیات خود، بشدت وضعف، بودی و نمودی داشتند ولی پس از مرگ، تنها اثری برجای ماند و از آن صاحب اثری یادی بمیان آمد که باید حقا میماند. بقیه فراموش شدند و اینک زایشان شکم خاك است آستن جاویدان .

اگر بادیده حق و انصاف، در آثار جاویدانیکه از صاحب اثران گذشته باقیمانده است، ژرف بنگرید و در الفاظ و معانی آنها دقیق شوید، باسانی

دریابید که علت دوام و بقای آنها چه بوده است . يك معنی سخیف ، يك مضمون مبتذل، يك فكر خام، يك قول لغو، يك لفظ سست ، يك جمله نادرست ، يك تشبیه نامناسب، يك استعاره نابجا ، يك کنایه غیر وارد ، يك تعبیر خطا ، يك صنعت بدیعی دلنچسب ، در آنها دیده نمیشود .

شاعر و ادیب باید فکر و احساس را، از درون دل و دماغ خود، به بیرون کشد و عرضه بدارد . ابراز این هنر، مانند هر هنر دیگر، ابزار و ادوات و اسباب خواهد که در اینجا الفاظ و معانی است .

صاحب فکر یا احساس که خواهد اثری بوجود آورد که درخور خواندن و شنیدن و سزوار ماندن باشد، ناگزیر و ناچار است که بهترین ابزار و ادوات، یعنی **پاکیزه ترین الفاظ و معانی را**، بکاربرد و سخن خود را از لحاظ ارکان و قوایم، یا باصطلاح ، خوب بست و سفت کاری، طبق اصول صرف و نحو زبان و از لحاظ آراستگی و زیبایی، و باصطلاح، ظاهر آرائی و نازک کاری، بصنایع و بدایع زبان بیاراید .

پیروی از این اصول و موازین، در هر قومی و در هر زمانی و در هر عصری و در هر فرهنگی لازم و غیر قابل انکار است . اگر کسی جز آن کند باو همان رسد که بهزاران داعیه داران علم و ادب و شعر و هنر در گذشته و حال رسیده است و میرسد . این بیچارگان در زمان خود شهرت و نام و شاخصیت و مرجعیت پیدا نمیکنند . عرض خود میبرند و زحمت دیگران میدارند ، و پس از مرگ نیز، فراموش میشوند و کسی از آنان و آثارشان یادی بخاطر نمی آورد .

اگر در همین آثار جاویدان ، موشکاف تر و دقیقه یاب تر شوید ، آشکارا روشن شود که هر کدام از عیب و عوار و منقصت لفظی و معنوی مبراتر و منزه تر است، **قدرت دوام و کثرت رواجش بیشتر است** و خاطر خواهانی و هوادارانی و دل بستگانی و مشتاقانی فراوان تر دارد .

چنانچه این سخنان درست است و باور دارند ، پس چرا گروهی میکوشند آثاری پدید آورند که از لحاظ معنی سست و از لحاظ لفظ نادرست باشد ؟ چرا وقت بباطل و لاطائل صرف میکنند و دل و دماغ، بزور و فشار، خسته میسازند و پول و کاغذ و مرکب بهدر میدهند ؟ من، از هم اکنون ، در کمال صراحت و شجاعت ، اعلام میدارم و خبر میدهم که بسیاری از آثاریکه امروز ، بسبب «کهن» عرضه میشود و تمام آثاریکه با عنوان «موج نو» بازار وارد شده است ، با آن معیار و محک که بدست دادم، اقبال و بخت و تاب و توان باقی ماندن ندارد . **گوئی مادر هنرمند روزگار این زادگان علیل و عیینک و ناتوان و زار و نزار و زشت را بفرزندی خود نمی پزیرد و از آغوش پر مهر خود یلهورها میکند .** اگر هم بعضی از این آثار ، جسته و گریخته ، پایدار بماند و با مرگ صاحبانش از میان نرود ،

بی‌کوچکترین شك و تردد ، بازهمانهاست که در قالب آراسته و پیراسته اصول و موازین کهن شعر و ادب هزار و چندساله این مرز و بوم، ولی‌البتّه با فکر نو و مضمون تازه و ترکیب بدیع، ساخته و پرداخته شده‌است .

داشتن فکری قادر و احساسی قوی و ذوقی سرشار و قریحه‌ای خدا داد، برای پدید آوردن آثار هنری ، شرط لازم است اما کافی نیست . بهترین اندیشه‌ها و لطیف‌ترین احساسها ، تا وقتی در قالب لفظ ریخته نشود، بودی و نمودی نخواهد داشت. **خیاط طبع باید بر قامت شاهد معنی، از لفظ، جامه بپوشاند تا شایسته جلوه‌گری آید.** جای سخن نیست که اگر خوبروئی زیبا و دلربا و فریبا، در میان جامه‌ای گشاد و فراخ و ناموزون و بدقواره ، از پارچه‌ای و قماش‌ی سبک و کم بها، درآید، رونقی و جلوه‌ای و فری و شکوهی نخواهد داشت و بادیدن آن تاردلی بلرزه نمی‌افتد و رنگ احساسی از جا نمی‌جنبند .

اکنون که برای بیان مقصود و ادای معنی ، انتخاب لفظ، تالین پایه و مایه اهمیت دارد بنابراین باید، کلیه قواعد و اصولی که در مبحث الفاظ وجود دارد، مورد عنایت و رعایت تام و تمام قرار گیرد و نکته‌ای از آن موقوف و معطل نماند .

یک مرور اجمالی ، در آثار نظم و نثر شعر سرایان و نثرنویسان قدیم ایران ، روشن میکند که تاچه حد در انتخاب الفاظ دانا و توانا و نکته‌گیر و موشکاف و باحزم و احتیاط بوده‌اند. زیرا وقتی آثارشان خوانده میشود، از بیایی قرار گرفتن الفاظ موزون و مناسب و خوش آهنگ، نوای موسیقی روح بخشی بگوش میرسد که برآستی جان را مینوازد و دل را می‌لرزاند و شنونده را بیخود و سرمست میسازد .

در طول تاریخ ادبی ایران، این جامه لفظ بر قامت معنی ، گاه ساده و بی‌بیرایه مورد پسند بوده‌است و گاه آرایش یافته و زینت شده . سخنوران کهن : زمانی نثر و نظم ساده می‌پسندیدند و وقتی مصنوع . شعر و رودکی و فخرالدین اسعد گرگانی و اسدی طوسی و فردوسی طوسی و نثر تفسیر طبری و سوره‌آبادی و تاریخ بیهقی و گردیزی و قابوس‌نامه و ذخیره خوارزم شاه‌ی ساده و روان و شعر حافظ و نظامی و فرخی و نثر گلستان و کلیله و دمنه و نغمة المصنوع و مرصع و ملمع است ولی هر دو ، چه ساده و چه آراسته، از لحاظ اصول و قواعد صرف و نحو و معانی بیان زبان و ادب پارسی، خالی از منقصت و در نهایت فصاحت و بلاغت است. البته گروهی این گروهی آن پسندند .

پس حاصل همه این سخنان این شد که تنها اثری، در کشاکش روزگار غدار ، پایدار ماند که خمیرمایه آن نضج و قوام یافته و از لحاظ هنری بی‌عیب و نقص و در ذروه کمال بوده و فیض روح القدس در آن دمیده‌باشد،

تامردم هر دوره‌ای، با ذوق‌های گوناگون، از دل و جان، نگهدار و نگهبان آن باشند و نه تنها آنرا بر صحائف و اوراق کتابها باقی بدارند، بلکه بر لوح دلها و درسویدای جانها بنگارند و دهان بدهان و سینه بسینه، از نسلی به نسلی دیگر بسپارند و بود و تار نسج زربفتش را بر رشته کارگاه ابدیت گره بزنند.

برای اینکه چنین سخنی پدید آید، همانگونه که یاد شد، باید صاحب اثر، علاوه بر ذوق فطری و قریحه جلی و استعداد خداداد و فکر جوال و احساس عالی، که در هر هنر شرط اعظم توفیق و هرگونه کامیابی را در بایست است، استاد دیده و درس خوانده و در رشته مربوط بخود، اطلاعات وسیع و معلومات کافی و تجارب وافی داشته باشد.

سعی ناکرده در این راه بجائی نرسی - مزداگر می طلبی طاعت استادبیر آیا کسی پیدا میشود، که برای بیان فکر و احساس و مافی الضمیر خود، جز از طریق بکار بردن الفاظ و معانی، وسیله‌ای دیگر بکار برد؟ پس اگر وسیله‌ای دیگر وجود ندارد باید، بناچار و بناگزیر، بصرف و نحو و معانی و بیان و بدیع زبانی که، بآن، اثر پدید می‌آید، اهمیتی بسزا داد.

الفاظ ناجور و ناآشنا و مهجور و قلمبه و ترکیبهای نامطبوع و نامانوس و ثقیل و گران و دور از ذهن و معانی پیچیده و گره‌دار و نامفهوم و تشبیه‌های نامناسب و نفرت‌انگیز و استعارات نابجا و کنایات ناوارد و تعبیرها و تفسیرهای بیگانه و متنافر طبع بکار نبرد.

عده‌ای خرده‌گیرند که شعر و نثر سخنوران پیشین ساده و روان نیست و پرتکلف و تصنع است. چه کس گفته است که باید نثر پارسی، حتماً مسجع و مقفی و مرصع و ملمع و شعر پارسی، قطعاً پیچیده و گره‌دار و دارای همه صنایع بدیعی باشد؟ اتفاقاً، در زبان شیوای پارسی، ساده و روان گفتن و نوشتن هنر است و گلدشتگان، از اینگونه هنر بسیار دارند و مادر اینجا چند نمونه می‌آوریم:

از تفسیر قرآن کریم نوشته ابوبکر عتیق معروف بسورآبادی (تالیف ۴۷۰ - ۴۸۰)

ولانکلف نفساللا وسعها ودرنه خواهیم ما از هیچ تن مگر فراخ توان آن . تکلیف سه قسمت بود : فوق طاقت و جهد طاقت بود و وسع طاقت بود . فوق طاقت آن بود که (کی) بنده را طاقت آن نبود مثلاً ماهی چهل روز روزه یا از ده‌درم، یازده درم زکوة . این تکلیف مالایطاق باشد و از هیچ حکیم این روا نبود . و جهد طاقت آن بود که (کی) بنده آن تواند و بیش از آن نتواند . مثلاً در ماهی سی‌روز روزه و از ده درم، ده‌درم

زکوة . چنین تکلیف از حکمت و در حکمت روا بود ، از طریق عدل . لکن خدای رحمن رحیم ، از بنده این درخواست . وسیع طاقت آن بود که (کی) بنده آن تواند و بیش از آن تواند . چنانکه مثلا در سالی یکماه روزه و از ده درم ، پنج درم زکوة و در شبان روز پنج نماز . چنین تکلیف فضل بود . این است که میگوید ولانکلف نفسا الاوسعها .

از زین الاخبار ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی (تالیف ۴۴۲ - ۴۴۳) :

طهمورث... چون بر تخت سلطنت نشست، دیوان بر مردمان مسلط گشته بودند، او ، بادیوان حرب کرد و ایشان را از رنج نمودن مردمان بازداشت ، و کار بادیوان تنگ شد و هر جا که از ایشان بگرفتی، همی کشتی و رنج همی نمودی ، تا دیوان به نزدیک او آمدند و گفتند : تاکی مارا بدرد خواهی داشتن ؟ گفت: آن وقت که چوب خشک و زه خشک بحدیث آیند ، و درخت جامه ملوک برآرد ، و باداندر مشیت بگیرم، و طعامی خوش بخورم که او را گاو نکشته باشد و آتش نه پخته باشد .

پس ایشان طنبور ساختند گفتند : اینک چوب و زه که سخن گوید و کرم ابریشم رایاوردند که تا بر درخت ابریشم تنید و از آن بیختند و بتافتند گفتند : اینک درخت که جامه ملوک بارآورد و زنبور انگبین نهادند و گفتند: اینک طعام خوش، که بی رنج گاو و پختن آتش بیامد ، و این کارها سه دیو کردند.

از تفسیر کبیر ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۳۵۰-۳۶۵) :

... پس يك شب يوسف بخواب دید که آسمان یازده ستاره فرو آمدی و ماه و آفتاب فرو آمد و او را سجده کردند . پس چون بامداد ببود ، یوسف این خواب بر پدر خویش عرضه کرد، پدرش دانست که آن خواب چه باشد . مریوسف را گفت: یا پسر ، این خوابی نیک است، این آنست که تو بر برادران خویش مهتر گردی ، و نگر، این خواب پیش برادران خویش نگوئی که ایشان ترا بدیها سگالند و دیوایشان را بدان دارد ، که دیو دشمنی بزرگ است مردم را . پس بدان وقت که یعقوب خواب یوسف همی گزارد ، خاله یوسف - مادر فرزندان دیگر - همی شنید ، خواب یوسف و گزاردن یعقوب . چون برادران یوسف از گوسپندان بازآمدند ، مادرشان این سخن پیش ایشان بگفت . ایشان از این سخن غمناک شدند و بحیلت

کار این بر ایستادند»

از کتاب امیر عنصر المعالی کاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار (۴۴۱ - ۴۶۲)

.... پس تا توانی از نیکی کردن میاسای و خود را به نیکی کردن و نیکو کرداری بمردمان نمای و چون نمودی ، بخلاف آن مباش ، بزبان ، دیگر مگو و بدل ، دیگر مدار ، تا گندم نمای جو فروش نباشی و در همه کارها داد از خود بده ، که هر که داد از خود بدهد ، از داور مستغنی باشد و گر غم و شادیت باشد ، بآنکس گوی که او را تیمار غم و شادی تو باشد ، و درد و اندوه و غم و شادی ، پیش هر کس پیدا مکن و بهرنیک وید ، زود شادمان و اندوهگین مشو ، که این فعل کودکان باشد . و بدان باش که بهر محال از حال خود نگر دی ، که اهل خرد بهر حق و باطل از جای نشوند و هر شادی که بازگشت آن بغم است ، آنرا شادی مشمر و بوقت نومیدی امیدوار تر باش و نومیدی را در امید بسته دان و حق را منکر مشو . اگر کسی باتو بستید ، بخاموشی بودن ستیاهش او را بنشان ، و جواب احمقان ، خاموشی دان ورنج هیچکس ضایع مکن و همه کسرا بسزای حق بشناس ... و از آن چیزها که مردم را بزبان نزدیک گرداند ، دور باش و تن خود را بفرهنگ و هنر آموختن عادت ده و چیزی که ندانی بیاموز که سقراط میگوید : هیچ گنجی بهتر از هنر نیست و هیچ عزتی بزرگوارتر از دانش نیست و هیچ پیرایه بهتر از شرم نیست و هیچ دشمن بدتر از خوی بدن نیست»

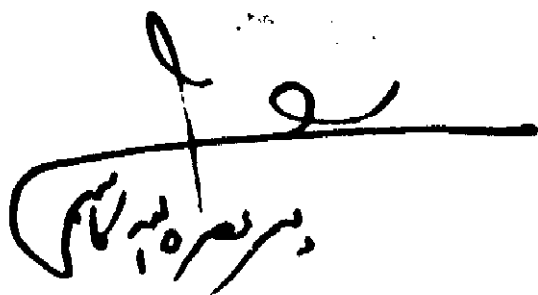
از کتاب ذخیره خوارشاهی ، تالیف زین الدین ابوابراهیم اسمعیل بن حسن جرجانی (۴۳۴ - ۵۳۱)

«اندر شناختن آنکه خلطها اندر تن مردم چگونه پدید آید و بیکیجا اندر تن چگونه باشد و اندر بیرون آوردن چگونه از هم جدا شوند و چگونه بدرون آیند ، بیاید دانست که طعامها که خورده شود ، چون بمعده اندر شوند ، حرارت معده آنرا بگوارد ، و آب که از پس طعام خورده شود با آن پیامزد ، تا حرارت معده آنرا تمام بپزد و بگوارد و چون کشکابی کند که آنرا «کیلوس» گویند و این گواریدن ، طیبیان آنرا گواریدن نخستین گویند ، و حرارت معده اندرین گواریدن تنها بسنده نباشد ، لکن حرارت اندامهای دیگر که گرد معده نهاده است اندر آن یاری دهد ، چون جگر ، که از سوی راست ، از حرارت او یاری باشد ، و از سوی چپ ، از حرارت شریانه که اندر سپرز است

واز بالای او ، حجاب، بحرارتی که ازدل بوی میرسد . واز پیش آن عضله‌های شکم ، از همه سوها، یاری‌باشد، تا تمام پخته شود وکیلوس گردد. چون تمام شد ، جگر هرچه ازین کیلوس پخته‌تر است ولطیف‌تر بخویشتن کشد و نهاد جگر چنانست که یک‌سوی او برجانب راست معده نهادست و گردوی اندرآمده واین روی ، ناچار ژرفی دارد و باندازه گردی معده . این‌روی را جانب مقعر گویند، ودیگر روی ناچار هم برآن اندازه برآمده باشد؛ این‌روی را جانب محدب گویند. وازهر دو جانب جگر ، دو رگ بزرگ برستست و اندر جگر پراکنده شده است ، برسان بیخها واین بیخها هردو درهم پیوسته است چنانکه از هردو گذرهاست اندر یکدیگر گشاده ...

ازویس ورامین فخرالدین اسعدگرگانی ۴۳۲ - ۴۵۵

<p>میان کام و ناز و شادمانی همی اندر چکید از روی من آب بسا چشما که از من رفت خوابش نسیم مردگانرا زنده کردی بروز پاک خورشید و بشب ماه تو اندر خانه ، من در برف و باران دو پا اندر گل تیمار مانده که عاشق چون همی گرید بزاری که بیدل را همه دردی بود خوش جهان همواره ز آتش برفروزد در آن تندی بهم برزن جهانی ز چشمش زان بدر کن خواب نوشین بگو با او که چونان دل فگارم که خود بر من دل دشمن بسوزد</p>	<p>ندیدی تو مرا روز جوانی قدی برجسته، همچون سرو شاداب بسا رویا که از من رفت آتش جمال خسروانرا بنده کردی همی گم کرد از دیدار من ماه نگارینا روا داری بدین سان من اینجا بی‌کس و بی یار مانده تو در خوابی و آگاهی نداری ببار ای ابر برجان من آتش گر آهی برزنم ابرت بسوزد الا ای باد تندی کن زمانی بجنبان گیسوانش سر ز بالین بگوشش در فکن آوای زارم مگر لختی دلش بر من بسوزد</p>
--	--



تهران فروردین ۱۳۵۲
دبیرکل بنیاد :
دکتر نصرالله کاسمی